

## تداوم بازتقسیم امپریالیستی جهان

در پی فروپاشی بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی، جهان دوقطبی و مختصات آن نیز از هم گسسته شد و دوره‌ی جدیدی از بازتقسیم امپریالیستی جهان آغاز گردید که هم‌چنان نیز ادامه دارد. این دوره از بازتقسیم امپریالیستی عموماً اعمار و مناطق تحت نفوذ شوروی سابق را دربر گرفته و مورد هجوم قرار داده است. این روند، ابتدا در اروپای شرقی شروع شد و با توجه به فراهم بودن زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی موجود در این جوامع و با استفاده از ضعف و ناتوانی روسیه بر اثر فروپاشی و هم‌چنین تضاد حاد دول جدید حاکم بر این کشورها با دولت روسیه، امپریالیست‌های غربی با سهولت بی‌نظیری سرمایه‌ها و به طور کلی اقتصاد این جوامع را در نظام اقتصاد جهانی امپریالیستی ادغام نمودند و با وارد نمودن این کشورها به بازار مشترک اروپا و پیمان نظامی آتلانتیک شمالی (ناتو) عملن این کشورها را به انقیاد خویش درآوردند و هر جا که با مخالفت و مقاومتی نیز روبه‌رو گشتند، مانند یوگسلاوی، این موانع را با جنگ و کشتار از سر راه برداشتند.

پس از اروپای شرقی و بالکان، امپریالیست‌های غربی به مناطق تحت نفوذ شوروی سابق در آسیا و آفریقا هجوم آوردند. در این مناطق، بازتقسیم امپریالیستی عمدتاً با قهر و خشونت و جنگ‌های تمام عیار همراه بوده و تاکنون نیز ادامه دارد.

علاوه بر مورد فوق، تلاش امپریالیسم آمریکا جهت برقراری نظم نوین "تک قطبی" بر جهان، منجر به اتخاذ سیاست‌هایی گردید که برخی از کشورهای تحت سلطه خویش را نیز دچار تغییر و تحول نمود.

"بهار عربی" در واقع تبلور آن سیاستی بود که توسط باراک اوباما با شعار "تغییر" ادا می‌شد. منظور واقعی باراک اوباما از شعار "تغییر"، گسترش سلطه‌ی سرمایه‌های آمریکائی از طریق تداوم بازتقسیم امپریالیستی و تغییر حاکمیت‌های سیاسی در برخی کشورهای تحت سلطه بود و بدین ترتیب اعمال این سیاست در کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا را "بهار عربی" نام‌گذاری کردند.

اما از آن جایی که با گسترش سلطه‌ی سرمایه‌های آمریکائی، سرمایه‌های اروپائی و روسی دچار مضیقه می‌گردند، نهایتن تضاد سرمایه‌های امپریالیستی به شکل جنگ میان موافقین و مخالفین دولت در کشورهای تحت سلطه نمایان می‌گردد.

این روش از حل تضاد میان سرمایه‌های امپریالیستی در ادامه‌ی پیش‌برد سیاست موسوم به "بهار عربی" پس از تونس و یمن و مصر و لیبی، در ۲۶ ژانویه ۲۰۱۱ در سوریه به کار گرفته شد و گروه‌های مخالف دولت سوریه توسط سرمایه‌های آمریکائی و اروپائی مسلح شده و به جنگ با دولت سوریه که عمدتن توسط سرمایه‌های روسی حمایت می‌شود، پرداختند و تا مارس ۲۰۱۴ بیش از ۱۵۰ هزار نفر را قربانی سیاست‌های امپریالیستی خویش ساختند (آمار از دیده‌بان حقوق بشر سوریه).

مخالفین دولت سوریه که توسط سرمایه‌های آمریکائی و اروپائی مسلح شده بودند، از یک سو گروه‌های "اخوان المسلمین" بودند که توسط آمریکا حمایت می‌شدند و از سوی دیگر گروه‌های "کمیته‌ی هماهنگی ملی" بودند که توسط سرمایه‌های اروپائی ایجاد و حمایت می‌شدند.

پس از ۲۰ ماه جنگ و گریز میان گروه‌های مسلح آمریکائی و اروپائی از یک سو و دولت تحت حمایت روسیه از سوی دیگر، سرمایه‌های آمریکائی و اروپائی به این نتیجه می‌رسند که توسط گروه‌های مسلحی که ایجاد کرده‌اند قادر به سرنگونی دولت سوریه نیستند و نهایتن باید نیروهای نظامی خود را وارد سوریه سازند و بدین ترتیب شروع به زمینه‌سازی برای مداخله‌ی نظامی مستقیم می‌کنند.

در ۲ اوت ۲۰۱۲، کوفی عنان که به نماینده‌گی از سازمان ملل مأمور یافتن راه حل مسالمت‌آمیز شده بود، مأموریت خود را شکست‌خورده اعلام می‌کند و به دنبال آن ناظران سازمان ملل نیز سوریه را ترک می‌کنند.

سرمایه‌های فرانسوی که به پوشش گروه "دوستان سوریه" درآمده‌اند در ۲۸ فوریه ۲۰۱۳ اعلام می‌کنند که به پشتیبانی سیاسی و مالی خود از گروه‌های مسلحی که در سوریه ایجاد کرده‌اند ادامه خواهند داد، ولی از دادن سلاح‌های سنگین به آنان خودداری خواهند کرد.

سرمایه‌های آمریکائی نیز توسط مزدورشان باراک اوباما در ۲۰ اوت ۲۰۱۲ اعلام می‌کنند که "خط قرمز" ایالات متحده‌ی آمریکا، استفاده از سلاح‌های شیمیائی توسط رژیم حاکم بر سوریه است و یک روز پس از آن، در ۲۱ اوت یک انفجار شیمیائی در حومه‌ی دمشق (غوطی شرقی و غربی) سازمان می‌دهند و اعلام می‌کنند که این انفجار توسط رژیم حاکم بر سوریه انجام گرفته است. سپس طرح حمله به سوریه را به کنگره‌ی آمریکا می‌برند تا برای تجاوز نظامی به سوریه تصمیم‌گیری شود.

برای جلوگیری از ورود نیروهای نظامی اروپا و آمریکا به سوریه، سرمایه‌های روسی که در لیبی متحمل شکست شده بودند، تصمیم می‌گیرند از ایران عقب‌نشینی کنند و پس از این توافق مهم میان سرمایه‌های امپریالیستی آمریکا و اروپا از یک سو و سرمایه‌های روسی از سوی دیگر، تصمیم به تجاوز نظامی به سوریه ملغی می‌شود و به دنبال آن در ۱۹ آوریل ۲۰۱۴ چهار خبرنگار فرانسوی که ۱۰ ماه پیش از این تاریخ در سوریه ربوده شده بودند، آزاد می‌گردند.

سال ۲۰۰۳ پس از "تغییر" حکومت در عراق، "تغییر" حکومت در ایران نیز در دستور کار سرمایه‌های آمریکائی قرار می‌گیرد.

سیاست "تغییر" حکومت در جوامع تحت سلطه که توسط سرمایه‌های آمریکائی عنوان گردیده بود، صرفن محدود ساختن سائر سرمایه‌های رقیب (سرمایه‌های اروپائی و روسی) و گسترش قلمرو سرمایه‌های آمریکائی بود و لفافه‌ی پیش‌برد این سیاست در ایران نیز هم‌چون عراق موضوع تولید سلاح‌های اتمی بود و به همین منظور پس از "تغییر" رژیم عراق، موضوع تولید سلاح‌های اتمی توسط رژیم حاکم بر ایران، در دستور کار اجلاس شورای حکام قرار می‌گیرد.

به دنبال این اقدام سرمایه‌های آمریکائی، سرمایه‌های اروپائی نیز به تکاپو می‌افتند و با اعزام سه وزیر اروپائی به تهران در ۲۳ اکتبر ۲۰۰۳ اعلام می‌کنند که رژیم حاکم بر ایران پروتکل الحاقی و تعلیق غنی‌سازی اورانیوم را پذیرفته است. شاید که بدین ترتیب این سیاست سرمایه‌های آمریکائی در ایران را خنثی سازند.

در ایران نیز تمام عناصر و گروه‌بندی‌هایی که خواستار منافع بیش‌تر سرمایه‌های آمریکائی هستند، ظاهرن علیه این سیاست آمریکا موضع گرفته و اعلام می‌کنند که ایران به تولید انرژی هسته‌ای ادامه

خواهد داد. به همین خاطر در سال ۲۰۰۴، حسن روحانی به عنوان دبیر شورای امنیت ملی اعلام می‌کند که ایران به ساختن سانتریفیوژهای اش ادامه خواهد داد و ۱۰ سال بعد در جایگاه رئیس جمهور نقش اصلی را در پیش‌برد عملی سیاست‌های آمریکا در ایران به عهده می‌گیرد.

در تمام مدت این ده‌سالی که سرمایه‌های آمریکائی سیاست تهدید به حمله‌ی نظامی به ایران را به پیش می‌بردند، بسیاری از سرمایه‌های غیرآمریکائی فعالیت‌های خود را در ایران تعطیل می‌کنند.

به طور مثال در ۱۰ مه ۲۰۰۸ شرکت نفتی هلندی "شل" فعالیت خود را در مناطق گاز ایران متوقف می‌کند.

در ۱۷ مه ۲۰۱۲ سخن‌گوی بانک توکیو - میتسوبیشی یو اف جی گفت که قاضی دادگاهی در نیویورک حکم کرده است که دارائی‌های ایران نزد این بانک مسدود و مراودات این بانک با دولت ایران متوقف شود. به گزارش خبرگزاری رویترز، بخش عمده امور بانکی مربوط به پرداخت‌های نفتی ژاپن به ایران از طریق بانک توکیو میتسوبیشی صورت می‌گیرد (بی بی سی).

در ۱۰ ژوئیه ۲۰۰۸ شرکت نفتی توتال فرانسه قرارداد خود را در مورد فعالیت در صنعت گاز ایران لغو می‌کند. شرکت توتال همکاری گسترده‌ای در ده سال گذشته با ایران داشته است. این شرکت در سال ۱۹۹۷، قراردادی با دولت ایران امضا کرد تا همراه با شرکت روسی گازپروم و شرکت مالزیایی پتروناس در زمینه‌ی اکتشاف و بهره‌برداری از میدان گاز پارس جنوبی با این کشور همکاری کند (بی بی سی).

شرکت ZTE چین که دومین تولیدکننده‌ی ابزار و وسائل ارتباطی این کشور است، گفته است که به دلیل فشار آمریکا معاملات خود با دولت ایران را قطع کرده است (بی بی سی، ۱۸ آوریل ۲۰۱۳). صنعت خودروسازی در ایران که عمدتاً متشکل از سرمایه‌های دو شرکت فرانسوی رنو و پژو می‌باشد، توسط سیاست "تحریم" صاحبان سرمایه‌های آمریکائی، در دو سال گذشته عملن به رکود می‌رسد.

اما با خارج شدن سرمایه‌های غیرآمریکائی از ایران نظم چرخه‌ی اقتصادی ایران خدشه‌ای نمی‌بیند و رژیم حاکم بر ایران نیز به هیچ مشکل اقتصادی بر نمی‌خورد. زیرا با خارج شدن سرمایه‌های غیرآمریکائی، جای‌شان را سرمایه‌های آمریکائی می‌گیرند. سرمایه‌هائی که این بار خود را به نام سرمایه‌های چینی و یا سرمایه‌هائی از کشورهای آسیای جنوب شرقی معرفی می‌کردند. به طوری که در ۱۴ مارس ۲۰۱۳ آژانس بین‌المللی انرژی گزارش می‌دهد که صادرات نفت ایران در ماه فوریه امسال، صد و پنجاه هزار بشکه در روز نسبت به ماه قبل از آن افزایش یافته است (بی بی سی).

پس از توافق سرمایه‌های امپریالیستی در مورد سوریه و ایران و لغو تحریم ایران از سوی آمریکا، صاحبان سرمایه‌های اروپائی مجدداً به ایران هجوم می‌آورند. روز دوشنبه ۳ فوریه ۲۰۱۴ نماینده‌گان بیش از صد شرکت فرانسوی وارد ایران می‌شوند.

اما سیاست بازتقسیم امپریالیستی همچنان ادامه می‌یابد. سرمایه‌های آمریکائی و اروپائی پس از شکست در "تغییر" رژیم حاکم بر سوریه، سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی خویش را در مورد اوکراین در اواخر نوامبر ۲۰۱۳ به اجراء می‌گذارند تا این منطقه را از تحت نفوذ سرمایه‌های روسی خارج سازند.

"اوکراین" کلمه‌ای روسی و به معنای پایان قلمرو می‌باشد. ساکنین این منطقه که از اقوام اسلاو هستند، برای جلوگیری از تجاوزات لهستانی‌ها و عثمانی‌ها در اواسط قرن ۱۷ با روسیه متحد می‌شوند و تا انقلاب کبیر اکتبر این سرزمین جزئی از امپراتوری روسیه بوده است. سپس در سال ۱۹۲۲ جمهوری اوکراین همراه با جمهوری فدراتیو سوسیالیستی شوروی روسیه، جمهوری سوسیالیستی شوروی بلاروس و جمهوری سوسیالیستی ماوراء قفقاز اولین تشکیل‌دهنده‌گان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بودند.

اوکراین از تمام جنبه‌ها دارای آن چنان اهمیتی است که اگر از مدار نفوذ سرمایه‌های روسی خارج گردد، پرونده‌ی امپراتوری روسیه اگر نه برای همیشه، بلکه برای آینده‌ای نامعلوم در تاریخ بسته خواهد شد.

اوکراین پس از روسیه، پهناورترین کشور اروپاست و یکی از مهم‌ترین کشورهای معدنی دنیاست. در اوکراین نوع بسیار حاصل‌خیزی از خاک وجود دارد. این خاک که به نام چرنوزیوم یا خاک

سیاه نامیده می‌شود، حاصل خیزترین خاک کره‌ی زمین است که در روسیه و کانادا نیز وجود دارد. کشاورزی در این خاک بدون کود انجام می‌شود. اوکراین مسیر عبور نفت و گاز روسیه به ۲۵ کشور اروپائی است و به همین دلیل مهم‌ترین مرکز تلاقی منافع روسیه و اروپا است. اوکراین طی سال ۲۰۱۲ به چهارمین صادرکننده بزرگ تسلیحاتی جهان تبدیل شده است.

بنابراین بسیار طبیعی است که سرمایه‌های آمریکائی و اروپائی جهت مقابله با سرمایه‌های روسی و پیش‌برد و تداوم بازتقسیم امپریالیستی متوجه این نقطه از جهان بشوند و این کشور دامن مرکز کشمکش سرمایه‌های امپریالیستی قرار بگیرد.

در سال ۲۰۰۴ طرف‌داران سرمایه‌های روسی به نماینده‌گی ویکتور یانوکویچ قدرت سیاسی را از طریق انتخابات در اوکراین به دست می‌گیرند، ولی طرف‌داران سرمایه‌های غربی به نماینده‌گی ویکتور یوشچنکو موفق می‌شوند دولت را مجبور به برگزاری انتخابات جدیدی بکنند و بدین ترتیب قدرت را از دست سرمایه‌های روسی خارج می‌سازند و چون فعالیت‌های‌شان را با استفاده از نمادهائی به رنگ نارنجی انجام می‌دهند، این جابه‌جائی قدرت، به انقلاب نارنجی اوکراین معروف می‌شود. اما در سال ۲۰۱۰ مجدد طرف‌داران سرمایه‌های روسی قدرت سیاسی را از طریق انتخابات به دست می‌گیرند و بدین ترتیب حل قطعی این مسئله یعنی خارج ساختن اوکراین از دائره‌ی نفوذ سرمایه‌های روسی به تقابل نظامی میان سرمایه‌های امپریالیستی ماکول می‌گردد.

بر همین اساس، سرمایه‌های امپریالیستی غرب از سال ۲۰۱۰ تا به حال، ضمن حمایت‌های همه‌جانبه‌ی مالی و تبلیغاتی خویش، مشغول آموزش و سازماندهی سیاسی - تشکیلاتی عناصر و نیروهای دست‌راستی و فاشیستی طرفدار خویش در جامعه‌ی اوکراین. بوده‌اند.

در ۲۱ نوامبر سال ۲۰۱۳، دولت و پارلمان حامی منافع سرمایه‌های روسی در اوکراین اعلام نمود که به جای ایجاد رابطه‌ی تجاری با اتحادیه‌ی اروپا، روابط و همکاری با روسیه را تقویت خواهد نمود و همین نقطه‌ی عطفی در تشدید تضادها و به میدان آوردن نیروهای آموزش‌دیده‌ی طرفدار سرمایه‌های غربی در پایتخت اوکراین و مناطق غربی آن شد که نهایتن با توجه به ضعف نماینده‌گان سرمایه‌های روسی حاکم که تبلور آن امضاء تفاهم‌نامه با نیروهای هوادار غرب بود و یک روز

بیش تر نیز دوام نیاورد، به انجام کودتای سیاسی و سرنگونی دولت یانوکویچ در ۲۲ فوریه ۲۰۱۴ منجر گردید.

در کم تر از یک ماه، پس از تسلط طرفداران امپریالیست‌های غربی بر دولت و پارلمان اوکراین، سرمایه‌های روسی اینبار خود سریعین واکنش نشان داده و شبه جزیره‌ی استراتژیک کریمه را با بکارگیری نیروهای نظامی خویش به خاک روسیه الحاق نمودند.

اینک، با توجه به رویدادها و تحولات چندماه‌ی گذشته در اوکراین و بحران عمیق اجتماعی که بر آن تحمیل نموده‌اند، از جمله جنگ داخلی ناعادلانه‌ی عملن شکل گرفته در آن، به خوبی می‌توان تجلی تقابل نظامی سرمایه‌های امپریالیستی را در این جامعه و عواقب ناگوار انسانی آن را مشاهده نمود.

**سرمقاله‌ی نشریه‌ی پیام سیاهکل، ارگان سازمان ۱۹ بهمن، شماره‌ی ۲۱، اردیبهشت ۱۳۹۳**

---

[بازگشت](#)